هو العلیم

حقیقت مرگ و شباهت آن به خواب در قرآن و روایات

حیات برزخی و آمادگی انسان برای جهان دیگر

معاد شناسی – ماه مبارک رمضان – سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

مکتب وحی

أَعُوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيم

بِسمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ أَشْرَفِ الْبَرِيَّتِهِ خَاتَمُ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفُ السُّفَرَآءِ الْمُقَرَّبِينَ سَيِّدِنَا وَ حَبِيبِنَا وَ طَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِى الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الآنَ إِلَى قِيَامِ يَومِ الدِّين.

قَالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِى كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِى قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

صلواتی ختم کنید!

مرگ و خواب در آیات قرآن

این آیهٔ مبارکه، چهل‌ودوّمین آیه از سورهٔ زمر، سی‌ونهمین سوره از قرآن مجید است.

می‌فرماید:

«خداست که جانها را می‌گیرد در هنگام موت و در هنگام خواب؛ آن کسی را که موتش و مرگش مقدّر شده، جان او را نگه می‌دارد و آن کسی که مرگش مقدّر نشده، جان را به او برمی‌گرداند.»

اشتراک مرگ و خواب در گرفتن جان

این آیهٔ مبارکه صراحت دارد بر اینکه مردن و خوابیدن یک حکم دارد. در خواب و در مرگ جان را از انسان می‌گیرند؛ منتهی هر که بخوابد، در موقع بیداری دو مرتبه نفس او را به او برمی‌گردانند؛ ولی آنکه می‌میرد، دیگر نفس او را به او برنمی‌گردانند، او را به او برنمی‌گردانند.

و این مسئله خیلی شایان دقّت است.

معنای توفی و تفاوت آن با قبض

از طرفی در این آیه هست: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾؛ به لفظ «توفّی» بیان کرده؛ توفّی یعنی گرفتن؛ به خلاف قبض است. قبض یعنی ربودن؛ توفّی یعنی گرفتن. گرچه موت هم قبض روح انسان را می‌کنند؛ ولی در خواب قبض روح نمی‌کنند؛ جان را می‌گیرند؛ امّا یک قسم گرفتنی که قابل برگرداندن هست. و لذا در این آیه که موت و خواب را از یک مقوله می‌شمرد، به لفظ «توفّی» معنا کرده و بیان کرده: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾.

توفی شبانه در آیه سوره انعام

در آیه‌ای دیگر داریم:

﴿هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ﴾؛

«خدا آن کسانی که جانهای شما را می‌گیرد در شب و از اعمالی که شما در روز انجام می‌دهید، اطّلاع دارد.»

انتقال روح به جای انتقال بدن

این یک جهت؛ جهت دوّم اینکه گرفتن را به نفس وارد کرده: ﴿یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ﴾؛ «جانها را می‌گیرد.» جان همان روح انسان است. بنابراین در هنگام خواب و در هنگام مرگ روح انسان از این عالم حرکت می‌کند، نه بدن انسان. در موقع خوابیدن بدن انسان روی زمین است، روح انسان می‌رود به عوالم دیگر؛ در هنگام مردن بدن انسان روی زمین است یا زیر زمین است، روح انسان می‌رود در عوالم دیگر. و آنچه به‌واسطهٔ مرگ بر انسان پیدا می‌شود، حرکت و سیر روح است، نه بدن.

کما اینکه در بعضی از آیات قرآن داریم: ﴿هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ﴾؛ «خدا آن کسانی که جانهای شما را می‌گیرد، خدا کسانی که شما را می‌گیرد.» و لفظ «فوت» حقیقت انسان است که ما در محاورات و گفتگوها بیان می‌کنیم: «من این کار را کردم»؛ من، یعنی آن حقیقت مطلوب (منقول؟) من. آن حقیقتِ

أنَا، حقیقت آن که حقیقت انسان است، او را خدا می‌گیرد و می‌برد. بنابراین مرگ انتقال و عبور روح است از این عالم به عالم دیگر.

حرکت حقیقت انسان به سوی خدا

و شاهد بر این معنا آیهٔ مبارکهٔ قرآن است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّکَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّکَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛

«ای انسان، تو با تعب و با سعی و کوشش به سوی خدا در حرکت و در سیر هستی و او را ملاقات خواهی کرد.»

خطاب به انسان است، به حقیقت انسان که از عوالمی قبل از این عالم خدا انسان را خلق کرده و در این عالم پائین آورده و از این عالم انسان را حرکت می‌دهد به عوالم دیگر. در تمام این عوالم انسان به‌سوی خدا دارد حرکت می‌کند و این حقیقت انسان است که در حرکت است، نه بدن انسان.

زندگی دنیا به منزله توقف در مسیر روح

و خدای علیّ أعلی به بعضی از جهنّمی‌ها در روز قیامت خطاب می‌کند:

﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛

«چقدر شما در روی زمین توقّف و درنگ

کردید؟» درنگ کردن و توقّف کردن به آن کسی می‌گویند که در راه است؛ منتهای امر در جائی یک درنگی می‌کند. انسان مبدأش از جائی دیگر بوده، آمده در این عالم و از اینجا که می‌رود به عالم برزخ، در روی زمین یک درنگی کرده، همان روحی که از آنجا به عالم برزخ می‌رود. بنابراین آن انسان در این دنیا یک توقّفی کرده و قبل از اینجا و بعد از اینجا روح او در حرکت بوده. توقّف او را در دنیا همان مقارنه کردن او را با بدن و با عالم و اعضاء بدن عمل کردن می‌گویند. بنابراین بدن که آلت و اعضاء برای عمل روح است، او از این عالم به عالم برزخ نمی‌رود؛ فقط روح انسان حرکت می‌کند و می‌رود.

صورت برزخی و تفاوت لباس مؤمن و غیر مؤمن

و انتقال انسان از این عالم به عالم برزخ با روح است؛ بدن را می‌اندازد، لباس را عوض می‌کند؛ یا لباس بهتری می‌پوشد، روح از آن لباسی که در این عالم داشته و آن ملکات و آدابی (آیاتی؟) که داشته و یا اینکه لباس بدتری به‌عنوان ظلم و عقوبت به او می‌پوشانند و او را داخل عالم برزخ می‌کنند. آن

لباس صورت است، نه مادّه.

حقیقت مرگ در روایات

روایت امام حسن عسکری درباره ترس از مرگ

در کتاب «معانی الاخبار» صدوق روایتی است از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که: یکی از اصحاب آن حضرت مریض شد. حضرت به دیدنش آمدند. خیلی جَزَع می‌کرد، فَزَع می‌کرد، ناراحت بود و از مردن می‌ترسید.

حضرت فرمودند: «چرا اینقدر جزع و فزع می‌کنی و از مردن می‌ترسی؟»

گفت: «یا بن رسول اللَه، آخه دارم می‌میرم! و می‌شود انسان مرگ را در جلوی چشم خود ببیند و آرام بنشیند؟!»

حضرت فرمودند:

تشبیه مرگ به شستشو در حمام

«من از تو یک سؤالی می‌کنم. اگر فرض کنیم که بدن تو مملوّ از چرک و کثافت باشد و بدن تو جانور گذاشته باشد و قُرحه‌ها و دُمَل‌های بزرگ در آورده باشد و به مرض جَرَب و سوداء مبتلا شده باشی، در

چه ناراحتی زندگی می‌کنی؟

بعد به تو بگویند: "بیا در این حمّام! اینجا یک حمّامی است؛ برو خود را در این حمّام شستشو بده و بیا! همین که شستشو دادی، از تمام این آفات نجات پیدا می‌کنی؛ چرک بدنت می‌ریزد، تمیز می‌شوی، دملهایت می‌ریزد، مرضت می‌ریزد و جَرَبت می‌ریزد." آیا تو باز هم تأمّل می‌کنی؟! یا بلند می‌شوی خود را شستشو می‌دهی؟»

عرض کرد: «یا بن رسول الله، من درنگ نمی‌کنم و فوراً خود را برای غسل کردن و شستشو آماده می‌کنم.»

حضرت فرمودند:

پاکی مؤمن و آرامش هنگام مرگ

«ای عزیز من، مرگ برای مؤمن همینطور است. عبور از مرگ انسان را طاهر می‌کند از همهٔ کثافات و آفات و بقایای ذنوب و گناهانی که در قلب انسان مانده و هنوز پاک نشده؛ این سکرات و مرگ انسان را از همهٔ اینها عبور می‌دهد. وارد می‌شود در عالم برزخ، بدون همّ، بدون غم، بدون غصّه، با لباسهای عالی، با صورتی زیبا، با صورتی بشّاش؛ ملائکه او را

استقبال می‌کنند. حالا با وجود این تو راضی هستی یا نه؟»

گفت: «چرا راضی نباشم؟! چرا راضی نباشم؟! البتّه راضی هستم.»

این مردی که فریادش بلند بود، شروع کرد به خندیدن. صورتش گُل انداخت، عرق کرد، شکر خدا می‌گفت، تبسّم به روی حضرت کرد و همانجا چشم را به هم گذاشت و جان به جان‌آفرین سپرد.

روایت امام سجاد درباره لباس و منزل پس از مرگ

از حضرت سجّاد علیه السّلام سؤال کردند: «حقیقت مرگ چیست؟»

فرمودند:

«برای مؤمن حقیقت مرگ مانند کندن لباسهای کثیف و عوض کردن مرکب خشن و تعویض منزل کوچک و تاریک است. مؤمن که می‌میرد، مثل آن است که لباسهای خود را عوض کرده؛ بهترین و فاخرترین لباس پوشیده و به بهترین عِطر خود را معطّر کرده و به بهترین اسبها و مراکب سوار شده و

حرکت می‌کند روی بهترین منازل.

ولی برای مرد غیر مؤمن حکم کندن و عوض کردن لباس است به یک لباس کثیف و آلوده و چرک و متعفّن و سوار شدن بر یک مرکب سخت و ناهموار و حرکت کردن به سوی ضالّ و تاریکی و ظلمات.»

این حقیقت مرگ است برای مؤمن و برای کافر.

و آنچه حرکت می‌کند، روح انسان است؛ حرکت می‌کند و از اینجا می‌رود در عالم برزخ. این یک مسئله.

روایت امام باقر درباره شباهت مرگ به خواب

مسئله دیگر که می‌توان انسان از این آیهٔ مبارکه استفاده کند، حضرت پروردگار جلّ‌وعزّ مرگ را با خواب از یک مقوله شمرده. مرگ و خواب یکی است. خدا جان را می‌گیرد در حال خواب و در حال مرگ؛ آنکه می‌خوابد، در حال بیداری جان را پس می‌دهد؛ آنکه می‌میرد، جان را نگه می‌دارد؛ خدا جانش را نگه می‌دارد. پس مرگ و خوابیدن یکی شد.

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام سؤال کردند؛ روایت در کتاب «معانی الاخبار» صدوق

است؛ مَردُم! «مردن چیست؟»

حضرت فرمودند:

«مردن عین خوابیدن است. هیچ شما در شبها می‌خوابید؟ حال مردن هم مانند خواب شبهاست؛ منتهی شما شب که می‌خوابید، بعد بیدار می‌شوید؛ ولی بواسطهٔ مردن بیدار نمی‌شوید، مگر تا روز قیامت. همینطوری که شما خوابهایی می‌بینید، خیلی با سرور و با فرح و با وجدان که آن خوابها و مسرّات و لذّتهایی که می‌بینید، قابل قیاس با لذّتهای این دنیا نیست و همینطور خوابهای وحشتناک می‌بینید که قابل قیاس با وحشتها و هراسهای دنیا نیست؛ همینطور است عالم مرگ. پس بنابراین برای مرگ مستعد باشید!»

درجات خواب و مرگ در ارتباط روح و بدن

این روایت هم صراحت دارد بر اینکه مرگ و خواب یکی است؛ منتهی مرگ یک قدری عمیق‌تر و سنگین‌تر، خواب یک قدری سبک‌تر است. در حقیقت خواب تمام بزرگان و تمام فلاسفه معطّلند که اصلاً حقیقت خواب چیست؟! کما اینکه در

حقیقت مرگ همه متحیّرند و هیچ یک از دانشمندان تا به حال نتوانسته حقیقت خواب را بیان کند، کما اینکه نتوانسته حقیقت مرگ را بیان کند.

کاهش تعلق روح به بدن در خواب

الاّ اینکه در عالم خواب بدن می‌افتد و اعمالی که بدن انجام می‌دهد، تخفیف پیدا می‌کند. خون آرام‌تر می‌گردد، اعصاب استراحت می‌کنند، تمام اعضاء و جوارح انسان خفیف‌تر حرکت می‌کند. بدن حرارت خود را در حال خواب از دست می‌دهد، تا حدودی. انسان در حال خواب خیلی سرما می‌خورد و روی خود مَلحَفه‌ای می‌کشد؛ امّا در موقع بیداری این‌طور نیست. چرا؟ برای اینکه در حال خواب روح علاقهٔ خود را نسبت به بدن کم می‌کند؛ امّا قطع علاقه نمی‌کند. یک فی‌الجمله علاقه‌ای هست؛ به‌واسطهٔ همان علاقهٔ اجمالی بدن اعمال خود را اجمالاً انجام می‌دهد.

تفاوت بریدن تعلق در مرگ و خواب

در وقت مردن روح علاقهٔ خود را می‌بُرَد؛ امّا نه بریدن صِرف. اگر ببرد صرف، انسان دیگر دو مرتبه هیچ زنده نمی‌شود، ابداً. می‌برد؛ امّا آن بُرِش قوی‌تر

از بُرش در عالم خواب است. انسان می‌میرد؛ همین‌طوری که در وقت خواب روح حرکت می‌کند به عالم دیگر، در وقت مردن بدن می‌افتد؛ روح حرکت می‌کند. مدّت خواب چند ساعت است؛ مدّت قبر چند سال، چند صد سال، چند هزار سال؛ تفاوتی نیست. خواب مرگی سبک و مرگ خوابی سنگین.

سبکی و سنگینی خواب و مرگ

کما اینکه ما هم در درجات خواب اختلاف می‌بینیم: بعضی خوابشان سبک است؛ تا یک حرکتی، صدای مختصری بشنوند، بیدار می‌شوند. بعضی خوابشان سنگین است؛ بعضی سنگین‌تر است. بعضی آن‌قدر خوابشان سنگین است که اگر یک طیّاره هم از بالای منزل حرکت کند، اصلاً بیدار نمی‌شوند. این دیگر نزدیک همان خود (افق؟) مرگ است. و بعضی مرگشان سبک است؛ می‌میرند، می‌گویند: «آقاجان، بلند شو!» فوراً بلند می‌شوند؛ مرگِ سبک است. و بعضی مرگشان خیلی سنگین است. عجیب است! یک صوری خدا باید بدمد در

نفخ صور تا اینکه تمام جانها به قالبها برگردد و در قیامت حاضر بشود.

علی‌کل‌تقدیر، مرگ و خواب از یک مقوله‌اند و انسان در دنیا یک خوابهایی می‌کند، بیدار می‌شود؛ در عالم قبر یک خواب طویلی می‌کند و بیدار می‌شود؛ فقط خوابش طولانی است.

دگرگونی کرم ابریشم و تشبیه حیات پس از مرگ

خواب های پیاپی و رشد کرم ابریشم

کرم ابریشم را دیدید؟ این کرم ابریشم واقعاً محلّ عبرت و تماشاست. یک افرادی که از دوران اوّلیّهٔ نشو و نمای این کرم تماشا کردند، تا دوران غائی و نهائی، عبرتها می‌توانند ببرند. تخمش از خشخاش یک قدری بزرگ‌تر است. در فصل بهار این‌طور باز می‌شود، کرمی ریز به اندازهٔ ته سنجاق می‌آوردش بیرون، سیاه‌رنگ. برگ توت می‌خورد، کم‌کم این کرم بزرگ می‌شود. یک قدری که بزرگ شد، کرم می‌خوابد؛ دو شبانه‌روز می‌خوابد. کرم همین‌طور خواب است؛ پاهایش روی زمین، دستها و سرش رو به هوا؛ همین‌طور خواب است. دست

به او می‌زنی، تکان می‌خورد؛ امّا چشمها هَمّ و خواب، اصلاً غذا نمی‌خورد و راه نمی‌رود؛ خواب است. بعد از دو شبانه‌روز بیدار می‌شود و یک پوست عوض می‌کند؛ پوست را می‌گذارد، یک قالب را می‌گذارد، از آن پوست می‌آید بیرون.

دو مرتبه بیدار، مشغول خوردن غذا، تا مدّتی دیگر یک خواب دیگر می‌کند. دو شبانه‌روز آن خوابش طول می‌کشد؛ دو مرتبه از پوست می‌آید بیرون، بیدار می‌شود. در این حال دیگر وضع این کرم با وضع سابقش تفاوت دارد؛ بندها مشخّص، پاها مشخص، سرش مشخص، حتی نفس می‌کشد. این نفس در پشتش و ستون فقرات است؛ زیر ستون فقراتش مشخّص است که هوا می‌رود و می‌آید بیرون.

مدّتی می‌گذرد، باز یک خواب می‌کند و بالاخره خواب چهارم، دو شبانه‌روز می‌خوابد. وقتی آمد بیرون، یک پوستی عوض می‌کند. در این حال کرم به نهایت بلوغ و کمال خودش رسیده، بلند، تمام بندهای او مشخّص، رنگش مشخّص، پاها، دستها،

چشم، تمام اعضائش مشخّص و تا به محلّ کمالش می‌رسد...

پیله به منزله قبر در این تشبیه

حالا دیگر حیات دنیا را می‌خواهد از دست بدهد و برود. این حیوان مشغول مردن می‌شود، سکرات موت بر او غلبه پیدا می‌کند، گیج می‌شود، سکرات موت او را گیج می‌کند؛ می‌خواهد بمیرد، مدّتی بمیرد، بعد دو مرتبه زنده بشود. قبر ندارد؛ اگر بمیرد، زیر دست و پا که له می‌شود؛ مرغان او را می‌برند. این برای خودش یک قبر درست می‌کند؛ خودش برای خودش یک قبر، لای همان درخت توت، یا لای آن صندوق و پارچه‌ای که مشغول خوردن غذاست، هر جائی که هست؛ از آب دهانش یک مادّه‌ای می‌دهد بیرون، دور تا دور خودش را یک قبری درست می‌کند. و واقعاً تماشائی است! چه اندازه قبر خوبی درست می‌کند برای خودش!

و این کرم بلند در این حالت سکرات و گیجی هی کوتاه می‌شود، سرش به دُمش نزدیک می‌شود، ضخیم و کوتاه، تا می‌رود در میان این قبر که اسمش پیله است. ما این پیله را به‌عنوان ابریشم برای خود

برمی‌داریم و استفاده می‌کنیم؛ ولی آن حیوان که به‌عنوان لباس برای ما به قصد قربت این پیله را نمی‌تند! او برای خودش قبر درست می‌کند و ما به قبر او مفتخریم که لباس ابریشم داریم.

دگرگونی پنهان در میان پیله

این حیوان می‌رود در میان قبر می‌خوابد، یک خواب طولانی. خوابش در حدود بیست روز طول می‌کشد؛ امّا وقتی می‌رود در میان پیله و می‌خوابد، دیگر کرم نیست؛ جمع شده، سر در بدن فرو رفته، پاها و دستها در بدن فرو رفته، کرمِ بلند کوتاه شده. این کرمی که در حدود شش، هفت سانتی‌متر بود، الآن می‌شود یک سانتی‌متر کوتاه. و در وسطهای پیله، در ایّام وسط، مثلاً روز دهم، اگر شما پیله را بشکافید، می‌بینید که یک حیوان مرده‌ای است، به تمام معنا مرده و خشک شده، مثل یک دانه لوبیای سوخته یا مثل یک تخم زنبوری که جان ندارد. با او بازی می‌کنید، بالا می‌اندازید، پائین می‌اندازید؛ اصلاً خشک است و جان ندارد.

به هیچ چیز شبیه نیست جز به یک موجود مرده،

جماد مرده! امّا مرده نیست ها! این عالم خودش دارد کار می‌کند، سیر می‌کند، ترقّی دارد، تکامل دارد. چه دَم و دستگاه خدا برای این معیّن کرده! چه عالمهایی را می‌خواهد طیّ کند!

خروج پروانه و تشبیه رستاخیز

کم‌کم این کرم مرده زنده می‌شود؛ از قبر می‌آید بیرون، در صحرای محشر حاضر می‌شود. عجب کرم لطیفی به صورت یک پروانه! هیچ شباهتی با آن کرم سابقی ندارد. دو بال دارد، دو بال کوچک‌تر روی این بال است، دو چشم دارد مانند پروانه، دو شاخ دارد مانند پروانه؛ پاهایش که عقب بود، الآن زیر سرش است و یک شکم مانند پروانه پیدا می‌کند. به اندازه‌ای لطیف، به اندازه‌ای ظریف که اگر شما دست رویش بگذارید، آن آثار بال پروانه به دست شما مشهود می‌شود.

تفاوت تشبیه مادی با حقیقت برزخ

این یک نمونه‌ای از مردن و زنده شدن است. گرچه این مثال نیست ها! این تشبیه است؛ چون تمام این دوره‌هایی که این کرم طیّ می‌کند، به عالم برزخ نمی‌رود؛ همه‌اش دوران مادّی است. ولی این را

تشبیه کردیم برای اینکه دوران موت انسان و در زیر قبر رفتن و حالت اوّلی را عوض کردن و چشم و گوش و اعضاء و جوارح را از دست دادن، دلیل بر عدم حیات و زندگی نمی‌شود. همین انسان در قیامت حاضر می‌شود؛ منتهی قیامت این کرم بعد از بیست روز است؛ قیامت انسان بیشتر. همین‌طوری این کرم خوابید و بیدار شد، انسان می‌خوابد، بیدار می‌شود. همین‌طوری که این کرم مرد و زنده شد، انسان می‌میرد و ز...

حالا برای اینکه این مطلب برایتان خوب روشن شود، من ناچارم یک توضیح بدهم؛ هرچند مطالبی را که در این روزها بیان می‌کنیم، سعی می‌کنیم تا حدّ امکان مطلب ساده و قابل درک باشد.

بدن و صورت مثالی و روح انسان

انسان دارای سه مرحله است: یکی این بدنش است؛ یکی، یک جهت دیگر دارد که او را می‌گوییم عالم مثال و صورت؛ یکی هم یک مرحله است از او بالاتر که به او می‌گوییم روح و حقیقت. ولی اینها از هم جدا نیستند؛ داخل همدیگرند؛ داخلند، نه اینکه

یک به اضافه یک، نخود را با لوبیا داخل کنیم پهلوی همدیگر. بدن منفکّ در صورت است و صورت مندکّ در روح.

تمثیل بادام برای مراتب وجود انسان

من‌باب‌مثال: یک دانهٔ گردو یا یک دانهٔ بادام، این یک دانه جسمی دارد. این دانهٔ بادام یک روغن دارد، آن روغن یک عصاره‌ای دارد. سه مرحله است: دانهٔ بادام جسمش است و روغنی که در تمام اعضاء و جوارح این دانه هست، آن را به‌عنوان صورت ملکوتی او بگیریم و آن حقیقت و جوهر به‌عنوان روح، من‌باب‌مثال ها!

همراهی صورت ملکوتی با انسان در خواب و بیداری

انسان یک بدنی دارد که همه حس می‌کنیم؛ یک صورتی هم انسان دارد؛ آن صورت، صورت نفس ناطقهٔ انسان است که از زمان تولّد تا زمان مرگ با انسان است و این تغییر و تبدیلات که در همین صورت ظاهری انسان پیدا می‌شود، به‌واسطهٔ همان صورت برزخی و ملکوتی است.

بعد که انسان می‌خوابد، بدن را زمین می‌گذارد؛

ولی آن صورت زمین نیست. آن صورت بیدار است، حرکت می‌کند، خواب می‌بیند، مسئلهٔ فکری حلّ می‌کند، حرکت می‌کند، عبادت می‌کند، حجّ می‌کند، داد و ستد می‌کند، نکاح می‌کند، هزار کار انجام می‌دهد، در حالتی که بدنش همین‌طور روی زمین است. دعوا می‌کند، عصبانی می‌شود، می‌زند خانه‌ها را خراب می‌کند.

از خواب بیدار می‌شود، خیال می‌کند خیلی کارها انجام داده. به عیالش می‌گوید: «من چه‌کار کردم؟»

می‌گوید: «هیچ.»

ـ تو را به خدا هیچ؟!

می‌گوید: آری، هیچ؟! این همه کار من کردم.

می‌گوید: «به خدا قسم یک قدم هم از اینجا به جای دیگر نرفتی، بلند نشدی اصلاً، همین‌طوری که بودی، خوابیدی.»

این کارها را چه کسی کرده؟! بدن که روی زمین افتاده، این کارها را چه کسی کرده؟ این کارها را همان صورت ملکوتی کرده؛ آن صورت ملکوتی نه

اینکه در خوابه‌ها، در بیداری هم با انسان هست؛ منتهی چون افراد به بدن بیشتر متوجّه‌اند، آن صورت ملکوتی بدون بدن کار نمی‌تواند بکند.

تفاوت تصور مکه با حضور در خواب

بدن اینجاست؛ ولیکن تصوّر مکّه می‌کند. تصوّر می‌کند: «ما الآن ان‌شاءالله وارد مکّه می‌شویم با احرام، هفت دور، دور خانهٔ خدا طواف می‌کنیم و نماز طواف می‌خوانیم و سعی بین صفا و مروه می‌کنیم.» امّا بدنش اینجاست ها! تصوّر می‌کنیم. آن روح ملکوتی قوّه ندارد که بدن را از اینجا بلند کند، ببرد به مکّه؛ چون گرفتار بدن است. امّا در عالم خواب که بدن روی زمین است، روح خودش می‌رود آنجا.

و لذا شما در عالم بیداری می‌بینید اینجا هستید و تصوّر مکّه می‌کنید؛ امّا خودتان اینجا هستید. در عالم خواب می‌بینید خودتان رفتید مکّه، نه اینکه خودتان اینجا هستید و تصوّر مکّه می‌کنید؛ خودتان رفتید مکّه؛ یعنی آن صورت مثالی حرکت کرد و رفت به مکّه و مشغول اعمالی شد.

توانایی های صورت مثالی در خواب

و لذا می‌بینید که در عالم خواب انسان کارهای بزرگ‌تری می‌کند که در عالم بیداری نمی‌تواند بکند؛ چون در عالم بیداری گرفتار مادّه است، با بدن باید کار کند و این کشش و قدرت برای بدن نیست. در عالم خواب بدن را می‌اندازد؛ خودش کار می‌کند، کارهای عجیب می‌کند؛ انسان می‌رود به آسمان، پرواز می‌کند، در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود، می‌رود در دریاها، کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد.

در خواب هیچ ندیدید، دارید فرار می‌کنید با کمال سرعت، یک مرتبه یک سوراخی پیدا می‌شود به اندازهٔ یک دریچهٔ استکان و شما باید از این سوراخ خارج بشوید؟ در بیداری شده خارج بشوید؟! نه، امّا در عالم خواب می‌بینید خود را از آن سوراخی خارج کردید. عجائب و غرائب در عالم خواب انسان انجام می‌دهد که در بیداری نمی‌تواند انجام بدهد.

گستردگی فعالیت ارواح و تفاوت زمان

در عالم مرگ مطلب از این بالاتر؛ در عالم مرگ

بدن به‌کلّی می‌افتد؛ روح آزادتر می‌شود. کارهایی که می‌کند، عجیب و غریب است: در یک لحظه مشرق و مغرب و شمال و جنوب و خصوصیّات و گردش و به احوال (اطراف؟) و تماشای زن و بچّه و تماشای اعمال و عباداتی که از طرف دوستان و آشنایان به او می‌رسد، رسیدگی به امور مختلف؛ چون مجرّد شده، مجرّد شده، هزار کار می‌تواند بکند. شما خیلی اوقات دیدید یک خوابهائی دیدید، خوابتان طولانی است؛ امّا این خواب را در پنج دقیقه دیدید.

حکایت خواب زیارت امام رضا و تجربه کوتاه زمان

مدّتی قبل یکی از رفقای ما در حدود هجده، نوزده سال پیش مشرّف شده بود به مشهد. حال خیلی خوبی داشت. دو سه شب ماند و برگشت. آن وقت برای ما خوابش را تعریف کرد.

گفتم:

«خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم، خواستم بیافتم پایشان را ببوسم.

حضرت نگذاشتند، گفتند: "برخیز! برخیز! این کارها چیه می‌کنی؟"

بعد رفتم توی ایوان خوابیدم.

حضرت آمدند با روی پا به من زدند، گفتند:

”برخیز! جای خواب نیست، بلند شو کار کن!“

من برخاستم آمدم در یکی از ایوانهای مسجد گوهرشاد، شب جمعه بود، مشغول خواندن دعای کمیل شدم.
در بین دعای کمیل مرا خوابم برد و خواب پنج دقیقه بیشتر طول نکشید؛ بیدار شدم و بقیّهٔ دعا را خواندم.»

در این پنج دقیقه می‌دانید چه چیزهایی دیده بود؟ اجمالش را برای شما می‌گویم: این جوان سه روز صبح می‌آمد منزل ما خوابش را تعریف می‌کرد تا ظهر، بعدازظهر می‌آمد خوابش را تعریف می‌کرد تا غروب؛ سه روز تمام طول کشید تا خوابش را بیان کرد. این در عرض پنج دقیقه بود. و آن کسی که در عالم خواب از طرف پروردگار مأمور بود و عوالم او را سیر داده بود، گفته بود که: «این خواب شما پنج دقیقه طول کشیده؛ ولی من به شما می‌گویم پنج دقیقه تا وحشت نکنی ها! و الاّ این جا زمان ندارد؛ یک لحظه است.» صراحتاً به او گفته بود.

عجیب نیست؟! عجیب نیست؟! عالم ارواح، کجا هستند؟ ارواح کجا هستند؟ چه کارها می‌کنند؟ چه قسم ارتباط دارند؟ خدا! چه خبر است؟!

تداوم تکامل و رهایی از محدودیت بدن

این کرمی که می‌رود در این پیله و بعد به صورت پروانه می‌آید بیرون، ما می‌گوییم: «مرد و

زنده شد.» نه، این‌طور نیست؛ این از هنگامی که مرد، در کینونیت خود مشغول به ترقّی و تکامل است. هر لحظه دارد سیر می‌کند و عوالمی را پشت سر خود می‌گذراند و عبور می‌کند تا در حشر حاضر بشود و بیاید بیرون.

انسان هم همین‌طور است. ارواح همه زنده. تا هنگامی که در بدَنَند، قدرتشان کم است. انسان تا سحری نخورد، قدرت روزه گرفتن ندارد؛ تا اوّل افطار آب نخورد، قدرت صحبت کردن ندارد؛ گرفتار بدن است. این گرفتاری از بین می‌رود.

تحقق آرزوهای خیر با رفع حجاب ماده

شما ببینید الآن در دنیا چه آرزوها دارید ها! امّا نمی‌توانید انجام بدهید. می‌گویید: «ماه رمضان است، روز پنجم ماه رمضان است، امشب شب ششم است. خدایا، کاش ما مال داشتیم! یک سفره می‌انداختیم بین مشرق و مغرب، تمام مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات همه را جمع می‌کردیم پای این سفره، افطاری می‌دادیم.» از خدا نمی‌خواستیم؟! امّا نمی‌توانیم بکنیم؛ چون بین مشرق و مغرب حرکت نمی‌توانیم بکنیم. سفره‌ای به

این بزرگی؟! صدای شما به همهٔ مؤمنین مؤمنات نمی‌رسد. آن‌قدر مالیّه نداریم.

امّا انسان از این دار دنیا می‌رود. این خواسته‌اش آنجا مترتّب و مهیّا است؛ چون حجاب مادّه نیست. اینجا عجائب و غرائبی است، ها! عجائب و غرائبی که ارواح چه کار می‌کنند و چه قسم اطّلاع دارند و از احوالات یکدیگر در کارهایی که می‌کنند و احاطه و سلطه‌ای که نسبت به آن عالم و نسبت به این عالم دارند، بالاخص ارواح طیّبه، عجیب است.

حکایت های ارتباط ارواح در نقل علامه طباطبایی

آقای حاج سیّد محمّد حسین طباطبایی، استاد عالی‌قدری که قرن فعلی ما مرهون خدمات ایشان و علم ایشان و فضل ایشانند، صاحب کتاب المیزان و کتب نفیسهٔ دیگر که از أعلم علماء و بزرگان حوزهٔ علمیّه قم هستند.

ایشان بیان می‌فرمود که یک برادری داشتند ایشان در تبریز، چند سال است فوت کردند، به نام حاج سیّد محمّد حسن طباطبایی. آن هم مرد عجیبی بوده: مرد حکیم، متّقی، عارف، بسیار مرد بزرگوار و

شایسته. و در اثر فوت ایشان، آقای حاجّ سیّد محمّد حسین به مرض قلب مبتلا شدند؛ این‌قدر با همدیگر صمیمیّت و علاقه داشتند.

گفتند:

حکایت شاگرد فلسفه و ارجاع به برادر علامه

«جوانی بود در تبریز، این احضار ارواح می‌کرد و با ارواح ارتباط داشت. از طلاّب بود و می‌خواست درس فلسفه بخواند. روح أرسطو را احضار کرد که: "من می‌خواهم پیش شما فلسفه بخوانم."
ارسطو گفت: "کتاب ملاصدرا را بگیر، أسفار، برو پیش حاج سیّد محمّد حسن طباطبایی."
این یک کتاب أسفار خرید و آمد پیش ایشان، گفت: "آقا، من کارم این است و حالا می‌خواهم درس فلسفه بخوانم و ارسطو ما را تحویل به شما داده."»

أرسطو، عالم یونانی که سه چهار هزار سال پیش زنده بوده، ها!

ایشان گفتند: «خوب، من حاضرم برای تو درس بدهم؛ منتهی یک شرطی دارد.»

روزها می‌آمد خدمت ایشان، درس می‌خواند.

پرسش مسائل حکمت از ارواح مؤلفان

و آن مرحوم می‌فرموده:

«ما بوسیله این شاگرد با خیلی از ارواح ارتباط پیدا کردیم و سؤال می‌کردیم و بعضی از سؤالات مشکل حکمت را از خود آن نویسندگان و صاحب کتب می‌کردیم؛ مثلاً مشکلاتی که از افلاطون داشتیم، از خود افلاطون می‌پرسیدیم؛ مشکلات أسفار را از خود ملاصدرا می‌پرسیدیم، اینطور.»

سخن منسوب به افلاطون درباره قدر توحید

یک مرتبه با افلاطون صحبت کرده بودند.

افلاطون گفته بود که:

«قدر و قیمت خود را بدانید که روی این زمین لاَ إِلهَ إِلاَّ الله می‌توانید بگوئید؛ ما در زمانی بودیم که وثنیّت و بت‌پرستی آنقدر غلبه کرده بود که یک لاَ إِلهَ إِلاَّ الله نمی‌توانستیم بگوئیم.»

روح بسیاری از علماء را حاضر کرده بود و

مسائل عجیب و غریبی سؤال کرده بود و جواب داده بودند، به‌طوری که خود آن شاگرد اصلاً اطّلاع نداشت و از این موضوعات خبر نداشت.

و مسائل غامضهٔ فلسفه که بر آقا حاج سیّد محمّد حسن بود، از زبان این از آن مؤلّفین سؤال می‌کردند و جواب می‌گرفتند. خود این رابط بود و نمی‌فهمید چه بگوید؛ ولی ایشان می‌فهمید که این چه جوابی است از آن نویسنده و از آن معلّم و استاد و چه اندازه جوابش صحیح است.

حکایت سید ابن طاووس و بحرالعلوم

می‌گوید:

«روح بسیاری از علماء را حاضر کردند و آوردند و سؤالات و جواب... غیر از روح دو نفر که آنها را نتوانستند: یکی روح سیّد ابن طاووس و یکی روح سیّد مهدی بحرالعلوم. این دو نفرگفته بودند: "ما وقف خدمت أمیرالمؤمنین هستیم و هیچ مجال پائین آمدن نداریم."»

گلایه پدر علامه از سهم ثواب تفسیر

آقای حاج سیّد محمّد حسین می‌گفتند:

«از عجائب و غرائب این بود که یک کاغذی از برادر ما تبریز آمد برای ما به قم که این جوان روح پدر ما را حاضر کرده و ما مسائلی سؤال کردیم و جواب دادیم و به این جوان گفته: "به سیّد محمّد حسین، پسرمن، بگوئید که من از شما گله دارم. شما این تفسیری را که نوشته‌اید، مرا در ثواب آن شریک نکردید."»

ناآگاهی واسطه از نیت قلبی علامه

ایشان می‌فرمودند:

«آن جوان اصلاً مرا نمی‌شناخت و برادر ما هم اسمی از ما پیش او نبرده بود و اصلاً اطّلاع نداشت ما تفسیر می‌نویسیم؛ ولی این پیغام را از طرف پدر ما به ما رسید و اینکه من در ثواب این تفسیر پدرم را شریک نکردم، غیر از من و خدا کسی نمی‌دانست؛ حتّی برادر ما هم نمی‌دانست؛ چون نیّت قلبی ما بود.
و از طرفی من که پدرم را در این ثواب این تفسیر شریک نکردم، نه از جهت این بود که می‌خواستم امساک کنم.»

تواضع علامه در ارزیابی تفسیر المیزان

ایشان این‌طور می‌فرمود: «آخر این خدمتهای ما چه قیمتی دارد؟» عبارت خود ایشان است. «چه قیمتی دارد که من حالا بیایم پدرم را شریک کنم؟ قابلیّتی برای عمل خودم نمی‌دیدم.»

تفسیر المیزان که تحقیقاً می‌توان گفت از صدر اسلام تا به امروز مثل این تفسیر، تفسیری نوشته نشده.

و یک روز من خدمت ایشان عرض کردم: «بعد از اینکه دویست سال در حوزه‌های علمیّه این تفسیر تدریس بشود، بعد از دویست سال بعد مردم می‌فهمند که شما چه گفتید.»

چنین تفسیری نوشته؛ ولی این مرد به اندازه‌ای بزرگوار است که می‌گوید: «آخر ما چه عملی انجام دادیم؟ عمل قابلی انجام ندادیم که من پدرم را در این عمل شریک کنم.»

اهدای ثواب تفسیر به پدر و مادر

«این کاغذ که به ما رسید، من منفعل شدم.
گفتم: "خدایا، اگر این تفسیر ما در نزد تو قبول است ثوابی دارد، ثوابش مال پدر ما و مادر ما."
و هنوز جواب این مسئله را برای برادرم ننوشته بودم؛ بعد از چند روز جواب آمد که: "ما باز با پدر صحبت کردیم، خوشحال بود. گفت: «خدا عمرش بدهد! توفیقش بدهد! سیّد محمّد حسین هدیّهٔ ما را فرستاد. سیّد محمّد حسین طباطبایی هدیّهٔ ما را...»"»

زیارت اهل قبور و رسیدن هدیه به ارواح

دیدار آقا بزرگ طهرانی در وادی السلام

عصر پنج‌شنبه‌ای بود، من رفته بودم در وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور. در بین قبرها که می‌گشتیم، برخورد کردم به مرحوم آیت الله العظمی آقای حاجّ شیخ آقا بزرگ طهرانی، از علمای برجسته و از زهّاد و عبّاد و علمای واقعی و صاحب کتاب الذّریعهٔ که از بهترین مصنّفات شیعه است در مورد خود. مردی متواضع، اخلاقی، صریح، لیّن، نرم، بسیار مرد بزرگواری بود و با ما هم سابقهٔ خیلی ممتدّی داشت، با پدر ما و جدّ ما. خیلی هم به من اظهار محبّت می‌فرمود.

با ایشان سلام و علیک کردیم و می‌رفتیم تا رسیدیم سر یک چهارگوشه‌ای.

گفت: «بیا اینجا یک فاتحه بخوانیم. اینجا قبر پدر من و مادر من و دائی و اقوام من است.»

نقل آقا بزرگ درباره هدیه پنجشنبه به والدین

نشستیم، فاتحه خواندیم. بعد یک روایتی نقل فرمود:

«روایت است در عصر پنج شنبه اگر کسی برود سر قبر مادرش و پدرش، خداوند علیّ أعلی طبقهائی از نور به قلب آنها افاضه می‌کند و قلب آنها را شاداب می‌کند و لذا ارحام انسان در عصر پنج شنبه منتظر هدیّه‌ای هستند از انسان.»

و الاّ... من منتظرم، ایشان می‌فرمود که عصر پنج‌شنبه بیاید و فاتحه را بخوانیم.

بعد که برخاستیم و می‌آمدیم، در راه فرمود که:

«من طفل بودم و منزل ما پامنار بود.»

ایشان هنگامی از دنیا رفت، صد سال متجاوز داشت و شاید در حدود هفت هشت سال است از دنیا رفته.

می‌گفت:

حکایت آلبالوپلو و کیفیت رسیدن خیرات

«من طفل بودم و منزل ما در پامنار بود و چند روزی بود که مادر بزرگ ما، یعنی مادر پدر من، از دار دنیا رفته بود. مجالس ختمش هم تمام شده بود.
یک روز مادر من در منزل آلبالو پلو پخته بود. هنگام ظهر یک سائلی رد می‌شود، سؤال می‌کرد و مادر من هم که در مطبخ مشغول طبخ بود، صدای سائل را می‌شنود و برای خیرات به مادر شوهرش که از دنیا رفته و مادر بزرگ من بود، فوراً یک مقداری از این آلبالو پلو می‌خواهد بکشد و بدهد به این سائل. ظرفی تمیز در دسترس نبود؛ در کاسهٔ حمام، طاس حمام، مقداری آلبالو پلو می‌کشد و فوراً می‌رود و به سائل می‌دهد که سائل نگذرد.»

خواب پدر آقا بزرگ و گلایه از ظرف هدیه

ایشان می‌فرمود: «نیمهٔ شب... شب شد، نیمهٔ شب پدر من از خواب برخاست و مادر مرا بیدار کرد.»

گفت: «چی‌کار کردی امروز؟ چه‌کار کردی؟»

گفت: «نمی‌دانم، بگو ببینم چه‌کار کردم؟»

گفت: «الآن من مادرم را خواب دیدم و گفت: "من از عروسم خیلی گله دارم. امروز آبروی مرا در جلوی مردگان و ارواح برد. غذای مرا در طاس حمام فرستاد." چه‌کار کردی تو؟»

ایشان می‌فرمود مادر من هی فکر کرد، فکر کرد،

گفت: «والله، چیزی به نظرم نمی‌رسد. من در طاس حمام کاری نکردم.» بعد یک مرتبه متوجّه می‌شود که این آلبالو پلو را چون به قصد هدیّه برای روح تازه گذشته داده به آن سائل، در آن عالم به او آن کیفیّت رسیده و گله می‌کند که: «غذای من... غذای مرا چرا به این کیفیّت دادی؟! آبروی من در جلوی مردگان رفت. غذای مرا چرا اینطور دادی؟!»

احترام در بخشیدن غذا به فقیر

انسان غذایی را که به فقیر می‌خواهد بدهد، با کمال احترام باید بدهد.

آمادگی برای مرگ و سبکباری

نامه امیرالمؤمنین درباره خبر مرگ و بازگشت

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند. خبر آمد که فلان شخص که از اصحاب شماست، از دار دنیا رفته. اصحاب خیلی متأثّر شدند؛ مرد بزرگواری بود. طلب مغفرت کردند، متأثّر شدند، شاید بعضی گریه کردند. بعد از چند روز خبر آمد که: «نه، حیات [دارد] و از دار دنیا نرفته.» اصحاب همه خوشحال شدند، شکر خدا

به‌جا آوردند که: «الحمدلله، نمرده و زنده است.»

امیرالمؤمنین یک کاغذی نوشتند برای آن صحابه که:

«ای برادر ما، چند روز پیش خبری رسید تو از دنیا رفتی. همهٔ اصحاب و رفقاء و برادران تو محزون شدند و بعد از چند روز خبری آمد و خبر اوّل را تکذیب کرد و رفقای تو همه شاد شدند؛ ولیکن بالاخره بدان که یک خبر دیگر هم خواهد آمد که این خبر دوّیم را تکذیب و خبر اوّل را تصدیق می‌کند و تو از دنیا خواهی رفت و این اصحاب که شاد شدند، بالاخره دو مرتبه در سوگ تو متألّم و ناراحت خواهند شد.

حالا فرض کن که خدا تو را از این دنیا برده و حالا برگردانده؛ چه‌کار می‌کنی؟ اگر واقعاً مرده بودی و رفته بودی به عالم برزخ و می‌گفتی: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحًا فِیمَا تَرَکْتُ﴾ و خدا دعای تو را مستجاب کرده بود و به دنیا آورده بود و حیات داده بود، چه قسم زندگی می‌کردی؟ ای عزیز من، حالا فرض کن که تو از عالم برزخ برگشتی و در دنیا زندگی می‌کنی.»

آن وقت مفصّل شرح می‌دهد: این خورشید، این ماه که می‌گذرند، جدیدی را باقی نمی‌گذارند الاّ این [که] کهنه می‌کنند؛ بدنها را رو به مرگ می‌برند. انسان در هر لحظه باید بیدار باشد و برای فوت و مردن مستعدّ باشد. استعداد موت، عمل صالح و اجتناب از گناهان است و سپردن امر انسان به سوی پروردگار.

خطبه نهج البلاغه درباره مقصد و بانگ رحیل

در خطبه‌ای که در نهج البلاغهٔ دارد، می‌فرماید:

«إِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَ إِنَّ وَرَاءَكُمُ السَّاعَةُ تَحْدُوكُم. تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا. يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ ءَاخِرُكُمْ؛

ای مردم، لقاء خدا، آن نعمتها، آن غایت اعمال، جلوی شماست و دارید به سوی او حرکت می‌کنید و آن ساعت مرگ و أجل دنبال سر شماست و دارد تو گوش شما حُدِی می‌خواند.»

همان‌طوری که شتر را حرکت می‌دهند و آواز حُدی در گوش شتر می‌خوانند تا بالاخره این شتر را به مقصد می‌رسانند، امیرالمؤمنین تشبیه می‌کند أجل را به آواز حُدی شتر که دائماً پشت سر شما دارد

می‌خواند تا اینکه شما را به مقصد برساند.

سبکباری و پیوستن به پیشینیان

«**تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا**؛ بار خود را سبک کنید، برسید.»

سیّد رضی، شارح نهج البلاغة، می‌گوید: «بعد از کلام خدا و رسول خدا در روی زمین بگردی، کلامی از این عالی‌تر پیدا نمی‌شود، به این اختصار و به این معنا.» امیرالمؤمنین می‌خواهد بفرماید: ارواح اولیاء، ارواح ائمه، ارواح صالحین، ارواح مخلَصین، ارواح مقرّبین، همه رسیدند؛ شما معطّلید؛ گناه، بارهای زیاد، علاقه‌های زیاد، شما را معطّل کرده. بریزید اینها را زمین، خود را خفیف کنید، برسانید خود را به آن ارواح. «**تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَإنَّه يُنْتَظَرُ بِآخِرُكُم أَوَّلِكُمْ**؛ آن اوّلین که شما رفتند، منتظر شما هستند.»

قیامت برپا نمی‌شود و بعث در آنها نمی‌شود، مگر اینکه شما به آنها برسید؛ آن وقت عالم قیامت برپا می‌شود. چرا این‌قدر معطّلید؟! خود را گرفتار اعمال سیئهٔ خود کردید. اگر اعمال صالح انجام بدهید، روح‌های شما زود حرکت می‌کند، ولو عمرهای شما در دنیا کوتاه می‌باشد. صد سال زندگی کنید؛ ولی در بین این صد سال روحهای شما به ملأ أعلی معلّق

شده و به آن مقام قرب و طهارت رسیده.

ندای کوچ و ضرورت آمادگی

«**تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَقَدْ نُودِیَ إِلَیْكُمْ بِالرَّحِیلِ**؛

مجهّز باشید، خدا شما را رحمت کند! ندای مرگ بر شما زده شد.»

تعجّب می‌کنم چرا به گوشهای شما نرسید؟!

روایت ابن حجر درباره وفای به عهد الهی

در کتاب الصّواعق المُحْرِقَة، ابن حجر هیثمی روایت می‌کند، می‌گوید:

«روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر مسجد کوفه مشغول خواندن خطبه بود. شخصی برخواست و گفت: "یا امیرالمؤمنین، این آیه در بارهٔ که نازل شده؟"

﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛

"افرادی بودند که با وعدهٔ خدا وفا کردند و با دوستان خدا حرکت کردند و با پیمان به خدا به راستی رفتار کردند. بعضی از آنها گذشتند و مردند و بعضی ماندند و این حکم قابل تفکیک نیست."

امیرالمؤمنین علیه السّلام دستی به محاسن خود کشید در بالای منبر و سر پائین انداخت و گفت: "**اللَهُمَّ غَفْراً**؛ خدایا، بیامرز ما را! این آیه نازل شده دربارهٔ من و دربارهٔ عمویم حمزه و دربارهٔ پسر عمویم عبیدهٔ بن حارثِ بن عبدالمطّلب. امّا عبیدهٔ بن حارث در جنگ بدر در رکاب پیغمبر شهید شد و..."»